فهرست مطالب

۱ـ سخنی با خوانندگان	دکتر شاهرخ احکامی	۱۲
۲ـ نامه به سر دبیر		۱۷
۳ـ برخورد آراء درزمینهٔ	حمید صاحب جمعی	۲۲
٤ـ خبرها		۳۰
٥ـ آقا خوبه (خاطرات فروغ شهاب)	فروغ شهاب	۳٤
٦ـ مصاحبه با لطفی منصوری مدیر ایرانی اپرای سانفرانسیسکو	دکتر شاهرخ احکامی	۳۷
۷ـ فمینیسم و فرهنگ انسان دوستی پارسی	دکتر شجاع الدین ضیائیان	٤٥
۸ـ خاطره ای از دمکراسی صغیر ایران	دکتر محمود عنایت	٤۹
۹ـ حاشیه نشینان غربت	زینت خطیبی	٥۲
۱۰ـ سخنی کوتاه حول و حوش دمکراسی	فیروز حجازی	٥٦
۱۱ـ نظری واقع بینانه به معرفی هنر در جراید	محمد صدیق	٥۹
۱۲ـ در جهان شعر و ادب		٦۲
۱۳ـ کتابها و نشریات رسیده		٦٥
۱٤ـ مشاعره از دیوان حافظ و برگزیده ای از اشعار نوروزی	اردشیر لطفعلیان	٦٦
۱٥ـ فارسی زبان نوظهور	دکتر یارشاطر	٦۹
۱٦ـ کودک در شاهنامه	طلعت بصاری	۷۱
۱۷ـ نگار گری و تندیس سازی از دیدگاه ادیان	محمد علی دولتشاهی	۷۲
۱۸ـ مکتب اصالت فرد	دکتر مهدی ابوسعیدی	۷٥
۱۹ـ توّهم توطئه	احمد اشرف	۸۱
۲۰ـ پی آمد های اجتماعی حکومت صفویان		۸٥
۲۱ـ نسل دو می های ایرانی در امریکا	عبدالمعبودانصاری	۹۰
۲۲ـ پرهیز از آفتاب	دکترویلسون بیت منصور	۹۲

میراث ایران

Persian Heritage

Persian Heritage, Inc.
110 Passaic Avenue
Passaic, NJ 07055

Telephone: (973) 471-4283
Fax: (973) 471-8534

مدیر و سر دبیرشاهرخ احکامی
زیر نظر شورای دبیران مرکب از:دکتر مهدی ابو سعیدی، دکتر طلعت بصاری، محمد هادی حکمی، دکتر محمود عنایت، فرهنگ صادق پور، اردشیر لطفعلیان و دکتر هوشنگ رهنما

پائیز ۱۳۷٦
سال دوم شمارهٔ (۷)
تک شماره ۳ دلار.
سالیانه ۱۲ دلار

"میراث ایران" نشریه ایست مستقل، فرهنگی، ادبی، تاریخی، غیر سیاسی و غیر مذهبی
آثار و مقالات مندرج در میراث ایران، بیانگر آراء نویسندگان آن مقالات است و لزوماً بازتاب عقاید گردانندگان نیست.

میراث ایران ازنوشته ها و اظهار نظر خوانندگان گرامی استقبال می کند ولی به سبب انبوه نامه ها و مقالات رسیده از اعلام وصول آنها معذوراست. نشریه به اقتضای ضرورت،خودرا در حک و اصلاح وتلخیص مقالات آزاد می داند. مقالات رسیده به فرستادگان آنها بازگشت داده نخواهد شد.

نقل مطالب با ذکر ماٴخذ مجاز است

طرح آرم «میراث ایران» از هما پیروز
خط، استاد محمد احصائی

شرح پشت جلد

لطفی منصوری

مدیر ایرانی اپرای سانفرانسیسکو

سخنی با خوانندگان

تازه ازسفربرگشته بودم ومطابق معمول یکی دوهفته قبل ازمسافرت ونیزیکی دوهفته پس ازبازگشت میبایست یک هفته دوری ازمحیط کاررابا تلا ش بیشتر وساعاتی طولانی تر جبران کنم. آن شب خسته و کوفته درزایشگاه به کار مشغول بودم. مادری درانتظار به دنیا آوردن نوزادش دردها می کشیدوجیغ هامی زد وپدری ناراحت ازدردهمسرخود وبا شوق دیدار فرزند دلبندی که ازراه می رسد، درحالیکه عرق بر پیشانیش نشسته بود، لرزان ومضطرب به زائو دلداری می داد ویا دقیقه شماری که در دست داشت مدت هریک ازامواج درد وفاصله آنهارا اندازه می گرفت وگاهی هم با استفاده از دستگاه " مانیتور " به صدای قلب جنین گوش می داد تا مطمئن شود که بچه سالم است. او هر بار که مرا دراطاق ویا در حال معاینه می دید مثل این بود که هزاران سئوال دارد وشاید هم اگر می توانست، بدش نمی آمد همراه با جیغ های همسرش داد بزند ویقه مرا بگیرد که این بچه پس چه وقت به دنیا می آید؟ بااینهمه متانت خودرا حفظ میکرد وبرای اینکه اعتماد همسرش را متزلزل نکند اورا به تحمل و بردباری فرا می خواند ومرانیز ازمواخذه وپرسش معاف میداشت. دراین دقایق تمام نشدنی انتظار بودیم که تلفن زنگ زد وخانم پرستار اطلاع داد که دوستی پشت خط است ومی خواهد با من صحبت کند. گوشی را برداشتم واز شنیدن صدائی که ازآن سو می آمد تعجب کردم. صدا متعلق به شخص عزیزی بود که برای من حکم برادر رادارد. یک شخصیت معروف وبرجسته ایرانی که در زندگی برای خود، خانواده ومیهنش افتخارات زیادی کسب کرده وحالا هم از حبّ فراوانی که به ایران دارد وارد سیاست شده وصاحب عقیده وهدفی بزرگ است. او به سبب مشغله زیادی که دارد فقط گاهگاهی فرصت تلفن زدن به مرا پیدامیکند. از شنیدن صدای گرم و پر عاطفه اش سخت احساس وجد و شعف کردم. پس از احوال پرسی های معمول معلوم شد که در همان نزدیکی ها است ولی وقتش کم است ونمیتواند مرا ببیند (هرچندکه از سخنانش حدس زدم که در واقع نمی خواهد مرا ببیند) به او گفتم: " فکر نمی کنم تو فقط به منظور احوال پرسی به من، آنهم توی بیمارستان زنگ زده باشی» گفت: «درست است»، گفتم « پس اصل مطلب را بگو، چون من هرآن ممکن است مکالمه را قطع کنم، زیرا زائوئی درحال فارغ شدن است» گفت: شنیده ام اسم تو در لیست مسجد یها وحزب الهی ها درآمده است وما چون قصد داریم بزودی افشاگریهائی بکنیم خواستم جریان را رک وراست از خودت بپرسم.» با شنیدن این حرف ناگهان خستگی جسمی ام به یک خستگی واز خود بیزاری روحی تبدیل شد. با عصبانیت به دوستی که مثل برادر به اوعلاقه دارم گفتم: من یک مسلمان زاده ام. باآنکه درتمام عمر نه نمازی خوانده ونه روزه ای گرفته ام ولی به خدا و پیغمبر اعتقاد دارم وقتی هم که مردم، اگر برایم فاتحه ای بگیرند میخواهم دریک مسجد ایرانی ودریک مکان متعلق به ایرانیها باشد وغسل وکفن ودفنم هم به دست ایرانی صورت گیرد. من در مدت سی سالی که دراین محیط زندگی می کنم، به چشم خود دیده ام که پیروان هر دینی، ازمسیحی، یهودی وبهائی گرفته تا مسلمان بنگلادشی پاکستانی وعرب و افغانی و حتی اقلیت های کوچک مثل ارمنی و آسوری وترک برای خودشان کلیسا وکنیسه و مسجد ومعبد و صومعه ای درست کرده اند. گروه های صوفی ودرویش هم برای خود به فراخور امکاناتی که دارند خانقاه وجایگاهی بر پا ساخته اند ولی ما تابه حال به سبب خود خواهی ها، تک روی ها وترس از تهمت ها ووصله چسبانی ها نتوانسته ایم مسجدی یا باشگاه ومحل اجتماعی درست کنیم، که واقعاخاکمان برسر. به او گفتم: «شاید به عقیده تو صرف کمک مالی به گروهی که می گفتند می خواهند برای ایرانیان منطقه مسجدی بسا زند دلیل حزب الهی بودن است. من وخانواده ام امید وار بودیم که این گروه بتوانند مسجدی مخصوص ایرانی ها بنا کنند. به همین علت سالها پیش پول مختصری برای کمک به این منظور به شرط آنکه وابسته به هیچ دولت ودارودستهٔ خاصی نباشند، دراختیار آنها گذاشتیم وگفتیم که اگرکار پیشرفت کند ازاین بیشتر هم خواهیم داد. سپس خطاب به دوستم، از او پرسیدم: " آیا این است نشانهٔ حزب اللهی بودن، آنهم برای کسی که به علت عدم وابستگی وسرسپردگی به هیچ حزب وگروهی جرات ایران رفتن را ندارد؟ کسیکه فقط یک وابستگی ویک عشق داردوآنهم به ایران وایرانی است؟ افسوس که دستش به ایران نمی رسد واز جمعی ایرانی عزیز هم چیزی جز بی مهری وکم لطفی نصیبش نمی شود» به اوگفتم « برای من هرایرانی باهر عقیده مسلک سیاسی وهرنوع اعتقاد دینی به صرف ایرانی بودن، البته اگرهنوز خودش را ایرانی بداند عزیز محترم است» آنگاه برای دوستم خاطره ای را تعریف کردم که مربوط به دوره ای می شد که مسئولیت

سخنی با خوانندگان

انجمن فرهنگی انسان دوستی ایرانیان نیوجرسی را عهده دار بودم، ازاستاد ارجمندی برای ایراد سخنرانی به مناسبت جشن مهرگان توسط انجمن د عوت شده بود. از کسی شنیدم که مردی به استادسخنران وبعضی ازمدعووین تلفن زده که باین انجمن نروید، چون چند نفر خائن آن را اداره می کنند. از شنیدن آن خبر سخت ناراحت شدم ولی برای اینکه استادرا آزرده خاطر نکنم به روی خود نیاوردم. فردای آن روز به آن شخص زنگ زدم ودعوتش کردم که دررستورانی مرا ببیند. سر نا هار از او پرسیدم که به چه علتی به استاد زنگ زده ومن وهمکارانم را در انجمن خائن شمرده است. گفت « برای اینکه تو و خانواده ات برای ساختن مسجد۲هزار دلار کمک کرده اید » پرسیدم، « آیا اگر یک ارمنی کلیسا ویک یهودی کنیسه بسازدخائن است؟» گفت. نه » گفتم: « آقای عزیز، من ۳۰سال است که خارج ازایران زندگی می کنم: تا بعیت امریکائی گرفته ام ودراین تابعیت باقی خواهم ماند درهمین جا هم خواهم مرد معهذ ا با تمام وجودم وبا عشق و علاقهٔ تمام، همچنان پای بند آداب ورسوم ایرانی باقی مانده ام وآرزویم خدمت به فرهنگ ایران است. آرزویم این است که ایران و ایرانی همیشه با سر بلندی و افتخار زندگی کند وپا برجا باشد. درعین حال من یک مسلمان زاده ام وبه ضرورت یک مکان مقدس دینی برای ایرانیهااعتقاددارم تامجبور نشوند برای مجالس ترحیم یا مراسم مذهبی خود با سرافکندگی وکوچکی به مساجد افغانی، پاکستانی، عرب و..... پناه ببرند.» (طرف که دراین هنگام رنگش پریده بود، گفت: « پس تو با این استدلال خائن نیستی» گفتم آخر مرد شریف!! تو خودت ۳۰ سال است در امریکا بسر می بری، هیچیک از بچه هایت هم فارسی حرف نمیزنند، در چنین شرایطی آیافکرمیکنی صلاحیت آنرا داشته باشی که به میل خود بمردم عنوان بدهی یا عنوانی را از آنها بگیری؟ »)

آن مرد با ناراحتی بر خاست خداحافظی کرد ورفت ودیگر هم پیدایش نشد. پس از تعریف این خاطره در حالیکه صدایم از خشم می لرزید از دوست عزیزم که درآن طرف خط پرده گوشش از فریاد های من نزدیک به پاره شدن بود پرسیدم! « حالا تو چه نتیجه ای میگیری؟ » گفت «من نتیجه می گیرم که تو حزب اللهی نیستی. تو ایران دوست، ایران پرست وعاشق ایرانی هستی» گفتم «دوست عزیز، اگر امشب، اتفاقا" مرا پیدانمی کردی لابد فردا اسم مرا در فهرست گناه کاران و خاطیان می گذاشتی. اگر تمام کسانی که ازنظر تو خطاکارند خطایشان به اندازه من باشد واقعا"وای به حال آن مملکت. چون به همین سادگی است که عده ای بی گناه جان و مال وخانواده خودرا از دست می دهند. من هنوز حرفهایم تمام نشده بود، می خواستم بیشتر درد دل کنم و بگویم: « عزیز من، از اتهام بستن به یگران و یکدیگر را دشمن دانستن، گرهی ازکار جامعهٔ برون مرزی ما، چه در اینجا وچه در نقاط دیگر گشوده نخواهد شد. پس چه بهتر که همدیگررا دوست بداریم وبه عقاید وادیان واهداف یکدیگر احترام بگذاریم تاشاید محیط صمیمی ترودنیای بهتری برای خود بسازیم.»

در همین هنگام ناگهان جیغ زائو بلند شد و دوستم که درواقع شانس آورده بود مجبور به خدا حافظی شد. با شتاب خود را به اطاق زایمان رساندم. عمل زایمان بخوبی وموفقیت انجام شد ومن با شادی وخوشحالی نوزاد پسری راسالم تحویل آن پدر و مادر منتظر و آرزومند دادم. از کار زیبا ومثبتی که در آن آخر شبی از دستم برآمده بود احساس رضایت می کردم ودر حالیکه زارزار می گریستم از محیط ومردم وافکار درهم وناسالم خودمان متاسف بودم واز خدامی خواستم که مانند آن نوزاد، نیرو وامید وروحیه تازه ای برای زندگی توام با وفاق واتحادو اتفاق به ما ایرانیان ارزانی دارد.

توضیح در بارهٔ خط مشی میراث ایران

اینکه گفته می شود مجلهٔ میراث ایران «غیر مذهبی» و «غیر سیاسی» است مطمئنا"خوانندگان و مشترکان گرامی متذکر و متوجه هستند که «غیر مذهبی» بودن مجله خدای نا خواسته نفی دین و مذهب نیست، زیرا اگر ما معتقد به آزادی هر عقیده و هر اندیشه وهر مذهب و دین و مسلکی هستیم. که هستیم، با اعتقاد به یکتائی آفریدگار و احترام به پیروان همه ادیان و مذاهب و اینکه قسمتی از فرهنگ غنی و بارورما این بوده و هست که مجلهٔ میراث ایران برای بحثها و در گیریهای مذهبی محلی ندارد، بویژه که خواست قلبی ما ایجاد محبت و یگانگی و یکرنگی میان همگان است، نه نفاق و دوگانگی و تفرقه اندازی.

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدن حقیقت ره افسانه زدند

واما «غیر سیاسی» بودن آن از آنجا که «نشان بی نشانان خود نشانی است» این هم برای خود سیاستی است که این مجله در پیش گرفته، با در نظر گرفتن روش ما که همبستگی و مهربانی با یکدیگر است، نه ایجاد دو یا چند دستگی، بنا براین طرفدار یک حزب یا گروه یا دستهٔ خاصی بودن مغایر عقیدهٔ گردانندگان ای مجله است و همانطورکه ملا حظه می شود مقاله های مندرج در میراث ایران از نویسندگانی است که دارای عقاید سیاسی و مذهبی گوناگون می باشند و چه بسا ممکن است برخی نوشته ها از نظر شخصی مخالف عقیده و نظر هیئت تحریریه باشد ولی با توجه به اعتقاد به اصل آزادی در صورتیکه قابل درج درمجله باشد چاپ شده ومیشود. امیدواریم با این توضیح موضوع «غیرمذهبی» و «غیرسیاسی» بودن مجله کاملا"روشن شده باشد.

مصاحبه

لطفی منصوری

مدیرایرانی اپرای سانفرانسیسکو

لطفی منصوری واقعاً نیازی به معرفی ندارد. نامش درقلمرو هنرهای نمایشی با استعداد، جاذبهٔ شخصیت واز خود گذشتگی مترادف است. وی در حال حاضر مدیریت اپرای سانفرانسیسکو را به عهده دارد. ارتباط او با این اپرا از سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) آغاز شد. وی در پائیز سال جاری ازاین افتخار برخوردارخواهد بودکه نخستین اپرائی راکه در «اپرا خانهٔ یادمان جنگ» پس از نو سازی آن به اجرا درمی آید رهبری کند. اثری که برای این منظور برگزیده شده، توسکای پوچینی است. مصاحبه ایکه درزیر می آید آموزشی کوتاه وفشرده درزمینهٔ اپرا است. مهمتر ازآن تلاش پی گیر یک مرد رابرای آشتی دادن میان آنچه که زمینه وزیربنای فرهنگی اورا تشکیل می دهد ازیک سو وهویت ویژه خود وی ازسوی دیگرنشان میدهد.

س - پیش از ورود به اصل موضوع اندکی از زمینهٔ خانوادگی خود برای خوانندان ما بگوئید.

ج - من در تهران به دنیا آمدم ودر همان شهر به مدرسه رفتم. پدرم به یک خانوادهٔ سنتی ایرانی تعلق داشت ولی مادرم چنین نبود. یکی از دائیهای من جهانگیر جلیلی نویسندهٔ سر شناسی بود که کتاب " منهم گریه کردم " را نوشت. دائی دیگر من فرانسه دان و پژوهشگر بود. مادرم در نواختن چهارآ لت موسیقی توانائی داشت. ما سالنی داشتیم که مردم برای شنیدن موسیقی وخواندن شعر به آنجا می آمدند. واقعیت اینکه مادرم بدون به دیوان حافظ قدم از قدم بر نمیداشت. پدرم مسلمان معتقد وسختگیری بود. او از افراد خانواده میخواست که پنج بار درروز نماز بخوانند. مادرم به مسیحیت گروید وچنین آمیزه ای برای من یک زمینهٔ خانوادگی جالب وغیر معمول به وجود آورد. من با یک زن ستایش انگیز امریکائی به نام مارجوری تامپسن عهد همسری بسته ام. درسال ۱۹۵۲ هنگامی که دررشتهٔ آواز تحصیل می کردم با او آشنا شدم. تاریخ ازدواج ما به سال ۱۹۵۴ بر میگردد ودختری به نام شیرین داریم.

س - از چه هنگام و چگو نه به امریکا علاقه مند شدید؟

ج - پدرم میل داشت مرا برای تحصیل طب به خارج بفرستد، او نه از نام و شهرت امریکا خوشش می آمد ونه نظام آموزشی ایران را می پسندید. از نظر پدرم اروپا صاحب بهترین سیستم آموزشی بود، بهمین سبب او نام مرا در دانشگاه ادیمبورگ ثبت کرد. یکی از دوستان مادرم که یک مبلّغ مذهبی

امریکائی بود، مرا هنگامیکه کودک کم سنّ وسالی بیش نبودم باآمریکا وفرهنگ آ ن آ شنا ساخت. یکی از دوستانم هم ایران را برای تحصیل دورهٔ دبیرستان به قصد لوس آنجلس ترک کرده بود. من با شوق هرچه تمامتر دوست داشتم تحصیلاتم را در آمریکا انجام دهم. برای این منظور از مادرم کمک خواستم واو پدرم را قانع کرد که رفتن به آمریکا عیب و ایرادی ندارد. من عازم آمریکا شدم امّا با تاّسف باید بگویم، بدون رضایت پدر.

س . آیا تطبیق با محیط آمریکا کار دشوار ی بود ؟

ج . بله، به علت آ شنائی نا چیز من با زبان انگلیسی تاحدودی دشوار بود. درسال اول من مجبور بودم دبیرستان را تمام کنم. پس از اتمام دورهٔ دبیرستان برای تحصیلات مقدماتی پزشکی وارد دانشگاه ایالتی لوس آنجلس (U.C.I.A) شدم. علاقه چندانی به دکتر شدن نداشتم به همین سبب دانشجوی خیلی خوبی هم نبودم.

س . درچه مرحله ای از تحصیل رشته خود را تغییر دادید ؟

ج . از آنجا که سخت از حضور در کلاسهای دورهٔ پیش پزشکی ناراضی بودم تصمیم گرفتم با مشاور تحصیلی خودم صحبت کنم. عقیدهٔ اوهم این بود که من کلاسهای سنگین زیاد برداشته ام. پیشنهاد کرد درسهائی راکه احتیاج به انجام دادن تکلیف در منزل ندارد انتخاب کنم، من این فکر را پسند ید م. وقتی که توصیه کرد در کلاس آوازیا کر شرکت کنم، برایم شگفت انگیز بود. ازاین طریق بود که فهمیدم من استعداد خوانندگی دارم ودارای صدای زیر مردانه (Tenor) هستم.

س . آیا تحصیل اپرا را از همان مرحله آغاز کردید؟

ج . من هیچ اطلاعی از اپرا نداشتم. درواقع هنگامی که در«یو. سی. ال. ا. » بودم، برای نخستین با ر موفق به دیدن یک اپرا شدم. امّا در هر حال، عاشقانه

موسیقی وتئاتر را دوست داشتم وبتدریج رشته تحصیلی خود را از پیش پزشکی به موسیقی تغییر دادم.

س . خانواده شما درقبال این تغییر رشته تحصیلی چه واکنشی نشان داد ؟

ج . پدرم سخت خشمگین بود و احساس سر خوردگی می کرد، به من اطلاع داد که در صورت بازگشت به ایران همچنان حاضر است هزینه تحصیلی مرا بپردازد، در غیر این صورت خودم باید گلیم خود را از آب بیرون بکشم. من این پیشنهاد را رد کردم، در آمریکا ماندم وبه تحصیل خود در دانشگاه ادامه دادم. پدرم برای مدت کوتاهی اعلام کرد که مرا فرزند خود نمیداند.

س . درزندگی شما مرحله ای پیش آمد که سعی کردید ایرانی بودن خودرا انکار کنید، مگر اینطور نبود ؟

ج . تاحدّی همینطور شد. من از ناتوانی پدرم در درک احساسات خود واینکه با زندگی خود چه می خواهم بکنم، سخت آزرده خاطر شده بودم. یقین دارم که شما هم به خاطر دارید که تصمیم دربارهٔ آینده فرزندان توسط پدران، در ایران یک سنّت رایج بود. پدر من هم ازاین قاعده مستثنی نبود. او مرد قابل تحسینی بود ولی تصمیم گرفته بود که من باید پزشکی بخوانم. احساسی که بمن دست میداد این بود که تکلیف تمامی زندگی من توسط دیگری تعیین می شود. این چیزی بود که برای من نمی توانست پذیرفتنی باشد.

پس از قطع رابطه با خانواده، که یک انقطاع اساسی بود، من بر ایرانی گری خود سر پوش گذاشتم، مراوده ای با ایرانی ها نداشتم. همهٔ ارتباطات خانوادگی من، جز با یک عمّه که از آنچه درایران می گذشت برایم خبر می آورد قطع شده بود. بنابراین در جواب پرسش شما می توانم بگویم بله، بگونه ای چنین شد ومن مدتی بر گذشته ام سر پوش گذاشتم چون فکر کردن به آن مرا می آزرد.

س . درچه زمانی احساسات شما نسبت به ریشه های ایرانی خود تغییر یافت وچه چیزی مو جب این تغییرشد ؟

ج . درسال ۱۹۷۱ من به ایران دعوت شدم ودرآنجا چارهٔ دیگری جز اینکه با واقعیت ایرانی بودن خود رو در رو قرار گیرم نداشتم. این رو یا روئی در خانهٔ پدر ومادرم پیش آمد. ما دور یک میز جمع شده بودیم، پدرم انگلیسی نمی دانست ومن هم دیگر قادر به تکلم فارسی نبودم. دائیم ناچاربود میان ما نقش مترجم را ایفا کند. این برای من بیداری دردناکی بود. من به ژنو، شهری که درآن هنگام محل اقامتم بود، با احساسی از خرد شدگی وازهم گسیختگی باز گشتم. دیدار ازایران دونتیجهٔ مثبت داشت، نخست اینکه ارتباط من با پدرم دوباره برقرار شد ودیگر آنکه بمن امکان داد که با پیشینه ومیراث ایرانی خود آشتی کنم.

س . بسیاری از پدران ومادران می کوشند که بر سرنوشت فرزندان خودکنترل داشته باشند وغالبا" آنها را به برگزیدن حرفه هائی مانند پزشکی و حقوق و مهندسی ترغیب می کنند. به نظر میرسد که رشته های هنری دردرجه دوم اهمیّت قرار داشته باشند. آیا علت این امر آن است که پدران ومادران مشاغل هنری را بی مقدار تلقی می کنند؟

ج . دردورهٔ (جوانی) من، شما اگر می خواستیدبه کسی توهین کنید اورا مطرب

یا رقّاص خطاب می کردید. من وقتی که ۱۴ سال داشتم بی نهایت به پیانو نواختن علاقه داشتم، وقتی که به پدرم گفتم، جواب داد: « خوب، من کسی را می آورم که برای تو پیانو بزند » بله، نحوهٔ برخورد اینطور بود. اگر شما دوستدار موسیقی بودید به کسی پول می دادید که برای شما ساز بزند وخودتان برای این کار وقت تلف نمی کردید. پدرم خیلی ساده، نمی توانست بفهمد که علاقه من دراین است که خودم پیانو بنوازم، نه اینکه به آهنگ پیانو در حالیکه دیگری آنرا می نوازد گوش بدهم. امّا همهٔ افرادبایدآن مایهٔ قدرت را داشته باشندکه هدفها و رؤیاهای خودرا دنبال کنند.

س . شما یک دختر دارید. آیا او را درتعقیب هدفها و رؤیا های خود آزاد گذاشته اید ؟

ج . شیرین یک پزشک است وپزشک خیلی خوبی هم هست. این همان کاری بود که خودش به آن علاقه داشت. دختر من به رؤیا های پدرم جامهٔ عمل پوشانید. آرزوی من این است که او در هر کجا که هست بتوا ند ناظر وشاهد باشد که آبروی خانواده حفظ شده است.

س . خوب ، حالا بگذارید از کار شما در اپرا صحبت کنیم . می توانید بگوئید که چطور وارد این رشته شدید ؟

ج . نخستین باری که یک اپرای کامل رادیدم بعد از دریافت دانشنامهٔ لیسانس دررشتهٔ فیزیولوژی از دانشگاه «یو . سی . ال . ا » بود، این همان اپرا، «مادام باتر فلای » بود که در هالیود با ول «Hollywood Bowl » به روی صحنه آمد ومسیر شغلی مرا تغییر داد. اندکی بعد از سال ۱۹۵۷ من برای رهبری اپرای «کوزی فان توته » به شهر لوس آنجلس دعوت شدم. درآن هنگام به من شغل استاد یاری دردانشگاه « یو. سی . ال . ا » پیشنهاد شد ومن رهبری چند برنامه موسیقی را در کالج « مری ماونت Mary mount »در آکادمی موسیقی « سنت باربارای غربی» به عهده گرفتم. من ازاین بخت بلند برخوردار بودم که با دکتر « هربرت گراف» آشنا شوم واو برای من به صورت یک دوست عزیز واستاد ومرشد درآمد. هنگامی که او در مقام مدیریت اپرای زوریخ قرار گرفت، شغل مدیر صحنه را در آن اپرا به من پیشنهاد کرد، من آن مسئولیت را به مدت ۶ سال به عهده داشتم.

او سپس عازم ژنو شد ومن نیز از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۶ دراپرای آن شهر به عنوان مدیر صحنه خدمت کردم. از آنجا من کار خودرا در زمینهٔ اپرا در ایتالیا، اتریش، امریکا و کانادا ادامه دادم. مدتی هم مدیر کمپانی اپرای کانادا بودم، بعد از آن به سانفرانسیسکو آمدم، دراوایل دههٔ ۱۹۷۰ پهلبد وزیر فرهنگ وقت ایران از ایرانی بودن من وتجاربم در زمینه اپرا آگاهی یافت، اوبه ژنو آمد ومرا برای شرکت در مراسم گشایش تالار رودکی به ایران دعوت کرد. این خود مصا دف با جشنهای دوهزاروپانصد ساله بود. هنگامی که در ایران به کار اشتغال داشتم مدیریت اپرا در تالار رودکی به من پیشنهاد شد. درآن هنگام فکر نمیکردم بتوانم از عهدهٔ چنان مسئولیتی بر آیم. بنابراین نپذیرفتم با اینهمه به همکاری خود با آنها به عنوان مشاور تا سال ۱۹۷۶ ادامه دادم. آنگاه برای تحویل شغلی که به من در کانادا پیشنهاد شده بود به آنجا رفتم. این موضوع سبب رنجش شدید آنها شد ونامهٔ تندی برای من نوشتند.

س . من بریدهٔ روزنامه ای را مربوط به سال ۱۹۷۶ در اختیار دارم که از انتقال شما از کانادا به شغل کنونی تان در سانفرانسیسکو خبر میدهد. من هنوز بیاد دارم که چگونه از اینکه چنین تو فیقی نصیب یک ایرانی شده بود احساس غرور می کردم . اخیراً" « نیویورک تایمز »از شما به عنوان یک چهرهٔ انقلابی در جهان اپرا نام برده بود. ممکن است اندکی در بارهٔ دیدگاههای انقلابی خود درزمینه اپرا برای ما صحبت کنید ؟

ج . خیلی خوب، یکی از نو آوری های بسیار مهم، ترجمهٔ همزمان محتوای اپرا ها است که ازآن در انگلیسی با اصطلاح

آژانس مسافرتی

برای اطلاع از
نرخ و پرواز
از سایر شهرها،
خرید بلیط،
رزرو جا، و یا
کسب اطلاعات بیشتر
با آدرس و شماره تلفن زیر
تماس حاصل فرمایید.

در چهار شعبه:
بوکاراتون، لوس آنجلس
نیویورک و واشنگتن

PERS
VOYAGE

2 West 45th. St. Ste. 1703
New York, NY 10036

سوپرتایتلز(Super Titles) یادمیشود.
من این کا ر رادر کانادا شروع کردم و اکنون د ر اپراخانه‌های سرتاسر جهان اجرا می شود. این شیوه سبب شده است که آنچه در اپرا به صورت سدّ ی (درراه تفهیم وتفاهم) در آمده بوددر هم شکسته شود. من بخاطر عشق عمیقی که به اپرا دارم برای ارتقاء اپرای امریکائی سخت کوشش کرده ام . ازآنجا که این هنر درآن زمان درامریکا تازگی داشت، من خودم را به عنوان نوعی مروّج ومبلّغ این هنر تلقی میکنم.

س . آیا می توانید بگوئید که در سالهای اخیر شاهد افزایش محبوبیت اپرا درمیان مردم بوده اید ؟

ج . من خوشحالم که بگویم اپرا درحال حاضر به صورت یکی از محبوب ترین اشکال هنری درآمده است. جوانان بدون آنکه اپرا را درست بشناسند به آن روی آورده اند. شبکه تلویزیون « ام . تی . وی » با رواج دادن موسیقی ویدئوئی، که نوعی از اپرا است، به فهم بصری حرکات کمک کرده است. با این همه نظر من این است که مردم باید بیاموزند که دربرابر اپرا مرعوب نشوند. هر کسی به آسانی می تواند از اپرا لذت ببرد.

س . چه عاملی سبب تمایز اپرا از دیگر اشکال موسیقی می شود ؟

ج . اپرا یک نحوهٔ پرداخت بسیار فعالانه از هنر است. برعکس نمایش های «برادوی» ویا فیلم سینما. اکثر مردم می توانند به تماشای این نوع برنامه ها بروند وبدون آگاهی از موضوع آنها، از موسیقی وبازی هنر پیشگان گان لذت ببرند. امّا برای لذت بردن واقعی ازاپرا آمادگی قبلی لازم است. مثل این است که شما بخواهید به دیدن نمایشنامه ای از شکسپیر بروید. فهم چنین اثری دشوار است، زیرا زبان ویژهٔ خودرا دارد. امّا اگر شما قبل ازدیدن برنامه، نمایشنامه را بخوانید زیبائی و ظرائف واشارات و نکته های شگفت انگیز و شاعرانهٔ آنرا درک می کنید. سعی من براین است که مردم را با گفتن این نکته به آنها که اگر اندک مسئولیتی را پذیرا شوند در خواهند یافت که اپرا دنیائی سخت شکوهمند و دلپذیر است برای دیدن اپرا به شوق درآورم. من می توانم گنجینه های وصف ناپذیری به زندگی شما ارمغان کنم. اپرا دارای لایه های متعددی است. هنر، صحنه آرائی، طرّاحی لباس، نمایش، موسیقی، نور ورقص. اپرا حقیقتاً آفرینندهٔ رؤیا است.

س . آیا شما به سینما هم علاقه مندید؟

ج . آه، بلی وخیلی هم زیاد. وقتی که جوان بودم درچند کار سینمائی ودر فیلم های تبلیغاتی برای آبجو، به عنوان یک منبع در آمد در لوس آنجلس شرکت کردم. من همچنین برروی چند فیلم عالی سینمائی کار کرده ام. در فیلم «مون استراک» با شرکت «شر» افتخار رهبری صحنهٔ اپرا به عهدهٔ من بود. من همچنین روی طرح سینمائی دیگری به اتفاق پاواروتی کار کرده ام. سینما همیشه یکی از وسائل سرگرمی من بوده است.

س . شما قبلا " گفتید که متوجه شدید که یک خوانندهٔ « تنور » هستید. آیا هیچگاه به عنوان خوانندهٔ حرفه ای روی صحنه رفته اید ؟

ج . نه، نه. آخرین باری که خواندم دوسال قبل طی برنامه ای بود که به نفع مبتلایان به بیماری ایدز ترتیب یافته بود. این برنامه با عنوان « کلاسیکال اکشن » در سانفرانسیسکو برگزار شد. « کارول برنت»هم کلاس سابق من در « یو . سی. ال . ا » برای خواندن دعوت شده بود. او به من گفت که تنها در صورتی حاضر به پذیرفتن این دعوت است که من همراه او آهنگی را که دردوران دانشکده ساخته بودیم بخوانم. من قبول کردم، با این احساس که اگر قرار باشد خودم را به صورت یک مضحکه درآورم بهتر است که با « کارول برنت» وبرای یک منظور نیکو کارانه باشد.

س . آیا بالاخره نواختن پیانو را آموختید

ج . درایران نتوانستم نواختن هیچ سازی را بیاموزم ولی دراینجا تعلیم پیانو دیدم. البته نمی توانم خودم را یک پیانیست بنامم.

س . به موضوع اپرا برگردیم . اپراها اکثراً ایتالیائی و فرانسوی هستند. به نظر میرسد کو ششی درکار است که از اپراهای امریکای جنوبی نیز استفاده شود وموجبات گسترش ورواج اپرا در امریکا فراهم آید.

ج . بله همیطوراست، من سعی دارم که هر سال اپرای جدیدی روی صحنه بیاورم. سال گذشته این کار تازه « دلبستگی های خطرناک » بوده اخیراً اپرائی را براساس نمایشنامهٔ « اتوبوسی بنام هوس » اثر « تنسی ویلیامز » به «آندره پروین » سفارش داده ام که قرار است درسال ۱۹۹۸ به روی صحنه بیاید. همچنین بسیاری دیگر از آثار امریکائی را برای این منظور برگزیده ام ووسیله عرضه شدن تعدادی از کارهای آفریده شده درشمال امریکا مانند:
Da s Verrante Meer اثر « هانس ورنرهنز » توسط آهنگسازان برجسته اروپائی فراهم ساخته ام، این اثر برکتابی عالی بنام « دریانوردی که مورد بی مهری دریا قرار گرفت» بنیان یافته که نویسندهٔ آن «یوکومیشما» است. من به این سبب به چنین کار هائی دست می زنم که معتقدم هر هنری باید بدون وقفه درحال تحوّل باشد. شماباید بطور مستمر درحال آفریدن باشید.

س . درمورد اپرا هائی که از فرهنگهای دوگانه الهام گرفته اند چه می اندیشید؟ ویا به نظر شما امکان عرضهٔ یک اپرای امریکائی . ایرانی وجود دارد؟

ج . وقتی که من درایران بودم توانستم شاهد ارائه یکی دو اپرای خوب ایرانی باشم. « چکناوریان » یک ارمنی ایرانی تعدادی اپرا ها وباله های عالی ایرانی بوجود آورد. امّا با وقوع انقلاب همهٔ آن پیشرفتهای خلاّقه پایان گرفت. ایرانیها براساس یک سنّت تاریخی سخت به نقل

و ارائهٔ داستانها همراه موسیقی دلبسته اند واین خود نوعی اپرا است. من امید وارم که نه تنها جامعهٔ ایرانی امریکائی، بلکه تمامی جامعهٔ ایرانی برگذشته خود تامل کند ودربارهٔ میراث های فرهنگی خویش درزمینهٔ موسیقی وهنر آگاهیهای بیشتری کسب کند. اگر جوانان ایرانی، یا ایرانی تبار، چه زن وچه مرد پژوهش هائی دربارهٔ پیشینهٔ فرهنگی خود به عمل آورند به موارد فراوانی دست خواهند یافت که میتوان براساس آنها اپراهای شکوهمند ایرانی آفرید. باتا"سف باید گفت که درمیان ایرانی ها، کسانی که جز در قلمرو موسیقی «راک» و «پاپ» به کارهای دیگری در زمینهٔ موسیقی پرداخته باشند بسیار اندکند. آنها اگر هم وارد زمینه های کلاسیک می شوند، همهٔ استعداد وتوجه خودرا برروی اشکال غربی موسیقی متمرکز می کنند تااینکه به تفحص دربارهٔ پیشینهٔ فرهنگی ایرانی و آلات موسیقی بومی ایران بر خیزند. ایرانی ها آلات موسیقی بسیار عالی با طنین های دلفریب دارند. اگر یک موسیقی دان ایرانی اپرائی براساس یکی از داستانهای عالی ما بنویسد ودرآن آلات موسیقی ایرانی را به کار گیرد گامی بسیار پسندیده برداشته است.

س . آیا هرگز کوششی از سوی ایران برای معرفی این آلات موسیقی تاریخی به جهان صورت گرفته است ؟

ج . سالها قبل، «موریس بژار » کار گردان فرانسوی باله، ازطرف پهلبد وزیر فرهنگ وهنر آن زمان به ایران دعوت شد. « بژار » بالهٔ بزرگی با الهام از « گلستان » سعدی بنام « باغ گل » آفرید که در عرضهٔ آن از ارکستر بومی ایرانی که تنها ازسازهای ایرانی استفاده میکردند سود جست. وزیر وقت فرهنگ و هنر با این اقدام خود کار درخشانی صورت داد به این معنی که شرط کرد که آن باله تنها با استفاده از ارکستراصیل وسازهای ایرانی به روی صحنه آید. اتا باید دانست که بخش بزرگی از مردم دنیا هنوز از موسیقی اصیل ایرانی کمترین اطلاعی ندارند. آنچه که آنها از طریق رادیوها، کنسرت ها و تلویزیون می شنوند آهنگهای خسته کننده وتکراری است. این موسیقی حقیقی سنّتی ایران نیست. من امیدوارم که نسل های آیندهٔ امریکائیان ایرانی تبار در تاریخ وسنن خود به پژوهش وغور بپردازند و راههای تازه ای برای ارائهٔ فرهنگ ایرانی به جمع جدیدی از علاقمندان امریکائی بیابند. نسل دوم ایرانیانی که درامریکا زندگی میکنندباید لحظاتی از موسیقی غربی فاصله بگیرند ودر دنیای موسیقی سنّتی خود گشت و تفحص کنند.

س . بنابراین شما فکر می کنید که امکان آفرینش اپراهای ایرانی . امریکائی وجود دارد ؟

ج . بله، ولی شما برای این کار به شخص حقیقتا" با استعدادی که مورد قبول دنیا باشد نیاز دارید. ایرانی ها باید به ریشه‌های خود رجوع کنند تا بتوانند چیزی تازه وبی مانند بیافرینند، نه اینکه همان چیزهای تکراری را که امروز در زمینه موسیقی وجود دارد ادامه دهند.

س . آیا به عقیده شما علت اینکه اینگونه آفرینندگیها در ایران اتفاق نیفتاده عدم توانائی در تا"مین اعتبارات ما لی است که برای طرح هائی این چنین بزرگ مورد نیاز است ؟

ج . شیوه تفکر من دراین مورد بسیار قدیمی است. اگر کسی واقعا" دارای استعداد بوده وبه استعداد خود نیز ایمان داشته باشد، در انتظار تا"مین اعتبار نخواهد نشست. این استعداد خود به خود بروز خواهد کرد. اگر کسی

شرمندگی ارسابقه، مانع رشد می شود. من این را میدانم من آنرا تجربه کرده ام. امروز من از هر زمان دیگری نسبت به پیشینهٔ خود کنجکاوترم .

نویسنده است. می نویسد، اگر کسی نقّاش است نقّاشی میکند، حتی اگر بجای بوم، قرار باشد روی دیوار خشک وخالی نقاشی کند دراین گونه موارد آفریدن به صورت یک نیاز در می آید و هنرمند را به پیش می راند. اگردر شما جوهر و قابلیتی وجود داشته باشد منتظر پول نمیمانید، به جستجو برمی خیزید وپول را پیدا میکنید. من فکر می کنم که جوانان امروز خیلی بد عادت شده اند. همه بانتظار می نشینند که بورسی به آنها داده شود، به عقیده من آفریننده واقعی برای آفریدن منتظر بورس نمی نشیند البته اگر بورس هم باشد، به او در کار آفرینندگی بیشتر کمک میکند.

س . بگذارید بار دیگر به عشق زندگی شما ، یعنی اپرا باز گردیم ، «پلاسیدو دو مینگو» اخیراً به مدیریت اپرای واشنگتن دی . سی . منصوب شده است ،او در تلاش جمع آوری پول برای ساختن اپرا خانهٔ جدیدی تا سال دوهزار است ، او به مدرسه ها میرود که دانش آموزان را به مشارکتی دراین کار بکشاند. آیا شما هرگز در برنامه های مشابهی شرکت داشته اید؟

ج . اپرای سان فرانسیسکو طی سالیان دراز برای مدارس برنامه داشته ودر حدود ۲۰ هزار دانش آموز را با اپرا واشکال دیگر هنری آ شنا کرده است. علاوه بر عرضهٔ برنامه های آموزشی به کودکان دانش آموز، دانشجویان و بزرگسالان، ما به کلاسهای درس میرویم وبا یکایک دانش آموزان کار می کنیم ما آموزش موسیقی را به عنوان مسئولیتی برای خود تلّقی می کنیم. یکی از تفاوت هائی که میان امریکا واروپا وجود دارد این است که در امریکا فرهنگ از آموزش جدا است. در اروپا فرهنگ و آموزش با یکدیگر درآمیخته اند. ودولت برای هردو قبول مسئولیت می کند. حال آنکه درامریکا فرهنگ به عنوان نوعی تجمل تلقی می شود ودولت فقط مسئولیت آموزش را به عهده دارد. ثروتمندان هزینه تجارب فرهنگی را تقبّل می کنند، این یک راه و رسم مهمل و بیهوده است زیرا فرهنگ باید دردسترس همه باشد. سازمان ما ودیگر سازمانهای هنری برای آموزش فرهنگی جوانان قبول مسئولیت کرده اند. اگر ما جوانان را با اپرا ودیگر انواع بیانهای هنری آشنا نکنیم درآینده برای کالای خود مشتری نخواهیم داشت.

س . آیا در قلمرو اپرا هیچ خواننده ایرانی پر آوازه ای وجود دارد ؟

ج . پری سمر در اپرا خانهٔ آلمان می خواند ودرآنجا یک خوانندهٔ بسیار خوب بارتیون هم بنام گلسرخی هست که برای من برنامه آواز اجرا کرده است.

س . شمابرای یافتن استعدادها به چه جاها ئی میروید

ج . همه جای دنیا. اروپا، استرالیا، ژاپن ودرحال حاضر چین.

اپرا یک قلمرو بین المللی است ومن در جستجوی استعداد ها به همهٔ نقاط سفر می کنم.

س . آیا فکر می کنید پیامی برای امریکائیان جوان ایرانی تبار در زمینهٔ میراث فرهنگی وهنرشان داشته باشید؟

ج . همانطور که جلوتر بحث کردیم، بعضی جوانها متمایل به انکار کردن پیشینه خودهستند. من این تمایل را درک می کنم، زیرا خودم هم گرفتار آن بودم. آنها ازاین جهت چنین کاری می کنند که میل دارند هویت وشخصیت خاص خودشان را به کرسی بنشانند. شما تنها هنگامی که ازنظر احساساتی پختگی پیدا میکنید درمی یابید که باید به پیشینه و فرهنگ خود احترام بگذارید وبه آن پای بند باشید. دراینجا طرف خطاب من همهٔ جوانها، صرمنظر از زیر بنای فرهنگی آنهاست. من فکر میکنم که میل دارم آنهارا از رنجها وناراحتی ها ئی که در آینده می تواند در انتظار شان باشد معاف کنم : شما در قبال بشریت دارای این مسئولیت هستید که از گذشته خود یک رشته آگاهیهای کلی داشته باشید. دراینجا مسئله دوست داشتن یا دوست نداشتن مطرح نیست. اگر از میراث وپیشینه فرهنگی خود اطلاعی نداشته باشید، به بقیه مردم دنیا این دریافت دست میدهد که شما ! ز پیشینهٔ خود احساس شرم می کنید. شرمندگی ازسابقه، مانع رشد می شود. من این را میدانم. من آنرا تجربه کرده ام. امروز من از هر زمان دیگری نسبت به پیشینهٔ خود کنجکاوترم .

شاهرخ احکامی

مژده به دوستداران موسیقی اصیل ایرانی

گلهای رنگارنگ – برگ سبز – تکنوازان – گل‌های تازه – شاخه گل – ترانه‌ها و خاطره‌ها...

***

مجموعه بی نظیری از برنامه‌های بالاکه درگذشته توسط رادیو ایران پخش شده است اینک توسط

T.R. INDUSTRADE

با صدای صاف و کیفیت بسیار ممتاز به صورت C.D. تهیه و دراختیار دوستداران و علاقمندان آثار و شاهکارهای هنری قرار گرفته است.

برای دریافت فهرست کامل و سفارش دادن آثار بالا لطفاً با آدرس و تلفن رایگان زیر با ما تماس بگیرید

255 Harbor Ave. North Vancouver B C
CANADA V 712E8

1 (800) 799 - 2399

مقاله

فمینیسم و فرهنگ انسان دوستی پارسی

تورنتو، جولای ۱۹۹۷
شجاع الدین ضیائیان

(دکتر شجاع الدین ضیائیان عضو کمیتهٔ ملی برگزاری سمینار بنیاد پژوهشهای زنان ایران در تورنتو۱۹۹۵بود.)

بمناسبت برگزاری سمینار بنیاد پژوهشهای زنان ایران در پاریس.
فمینیسم تازمانی که بصورت مد درنیامده جنبش اجتماعی مثبتی است که پاسخگوی یک نیاز راستین برای برابری حقوق زن با مرددر جامعهٔ مرد سالار است. فمینیسم مثبت موقعی بود که در اروپا، و سپس نقاط دیگر کرهٔ زمین، شماری از زنان ومردان خواستار برابری حقوق زن و مرد و احترام بیشتر به زن در جامعه شدند. امآفمینیسم باب روز شده، مانند هر جنبش فکری یا اجتماعی دیگر، گاه شکلهای افراطی یا انحرافی به خود میگیردو حتّی به چهرهٔ ضدیّت میان زن و مرد تجلی میکند. گاه نیز مردرا به عنوان فمینیست نمی پذیرد، یا بیهوده موضع منفی میگیردتا ضرورت وجودی خودرا بقبولاند.
من میخواهم دراین مقالهٔ کوتاه وناقص، جدا از مسائل اجتماعی که ضرورت جنبش فمینیسم را ایجاد کرده است، به رابطهٔ فمینیسم با مقوله های زبانی و فرهنگی اشاره بکنم و بگویم که ما میتوانیم از دیدگاه فمنیستی به زبان و فرهنگ پارسی خود در مقایسه با زبان و فرهنگ اروپائی مباهات کنیم چرا که زبان و فرهنگ پارسی ـایرانی به بسیاری از مسائلی که در زبان و فرهنگ اروپائی یا زبان و فرهنگ عربی هست مبتلا نیست. من از زبان و فرهنگهای اروپائی فقط به زبانهای انگلیسی و فرانسوی اشاره خواهم کرد. کسانی که زبانهای آلمانی، سوئدی، روسی یا زبانهای دیگر اروپائی را میدانند می توانند صحت و سقم این مقایسه را تایید بکنند. دین را نیز در مقولهٔ فرهنگی خواهم گنجاند و البته اسلام را جزء فرهنگ عربی وآئین زرتشت را جزءفرهنگ ایرانی به حساب میآورم. تاکید اکید دارم که به مقولهٔ فرهنگی در اینجا منتزع از مقوله های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی نگاه میکنم.
فمینیسم موقعی خوب و مثبت است که آن را همراه و مکمل هومانیسم بدانیم. «هیومنیسم»به تلفظ انگلیسی یا «اومانیسم» به تلفظ فرانسوی، به معنای انساندوستی و انسانگرائی و اصالت انسان است. اما از واژهٔ «هومو» که «مرد» را تداعی میکند مشتق میشود، و این ایجاد اشکال میکند. و طبعاً "مرددوستی» و «مردگرائی» و اصالت مرد را تداعی میکند. درحالی که در «انساندوستی» پارسی چنین تبعیضی وجود ندارد. بسیاری از «فمینیستهای» فرنگ رفته و

فرنگزدهٔ ما به این موضوع ریشه ای توجه ندارند و مفاهیم «فمینیسم» فرنگ آموختهٔ خود را بی پروا به طور تصنّعی به خورد خودشان و ایرانیان پارسی زبان میدهند.در حالی که هضم این مفاهیم برای ما ثقیل است. واژهٔ فمینیسم را مشکل میتوان به فارسی ترجمه کرد اگر اصولاً ترجمه پذیر باشد. چرا که واژهٔ فرنگی فمینیسم را که از کلمهٔ **femme** بمعنای زن مشتق شده است، اگر در برابر و برای تکمیل «هیومانیسم» ضرورت داشته باشد،به هر شکل که ترجمه کنیم نمیتواند مکمل «انساندوستی» واقع شود، زیرا واژهٔ پارسی «انساندوستی» و حکمت «اصالت انسان» هم مردرا در بر میگیرد هم زن را. اگر «اومانیسم» یا «هیومنیسم» مرد سالاری را تداعی میکند و در مقابل خود فمینیسم را برای جبران کاستی خود نیاز دارد، «انساندوستی» ایرانی هم زن هم مرد، هم فمینیسم هم هیومنیسم را تداعی میکند و بنابراین ترجمهٔ کامل «فمینیسم»به پارسی غیر ممکن است. اگر بگوئیم «زندوستی» و «زنگرائی» و اصالت زن پس به «هیومانیسم» هم میتوانیم بگوئیم «مرد دوستی» و «مردگرائی» و «اصالت مرد» که میدانیم منظور این نیست. ممکن است که طرح مطلب به این شکل، بعضی دوستان فمینیست ایرانی را ناراحت کند برای اینکه اگر بگوئیم مفهوم فمینیسم قابل ترجمه به پارسی نیست یک معنایش هم این میتواند باشد که فمینیسم با فرهنگ ایرانی نمی خواند ودر نتیجه فمنیستها هم با فرهنگ ایرانی بیگانه اند. یک معنایش هم البته در جهت معکوس میتواند این باشد که فرهنگ پارسی ایرانی با فمنیسم بیگانه است و قدرت درک فمینیسم و فمینیستهارا ندارد. البته در قالب بحث ما هردو درست است. چون فرهنگ‌پارس‌ایرانی اصولاً تبعیض جنسی اروپائی را درک نمیکنداما تاکید میکنم که من در اینجا صحبت از «فرهنگ» میکنم نه «اجتماع» نه «سیاست» چرا که اجتماع ایرانی با تبعیض جنسی بیگانه نیست ووجود جنبش فمینیستی ایرانی نیز برای رفع همین تبعیضها و ستمهائی است که به زن ایرانی میشود. از لحاظ اجتماعی، مبارزه برای تحکیم جایگاه والای زن لازم است.

من دراینجا فقط به بعضی مبانی زمانی و فرهنگی اشاره میکنم، ما در زبان پارسی وقتی میگوئیم «او» هم زن هم مرد را تداعی میکنیم وبا مسئلهٔ تبعیض و انتخاب جنسی مواجه نیستیم. وقتی میگوئیم «استاد» دربرابرش مانند عربها «استاده» نداریم یا مانند فرانسویان گرفتار این مسئله نیستیم که آیا در پایان کلمهٔ پرفسور علامت تانیث بگذاریم یا نه، البته میتوان صدها یا هزاران نمونهٔ دیگر مثال آورد زیرا تبعیض جنسی در زبانهای اروپائی و عربی یک دستور کلی زبان است و عمومیت دارد. اما زبان پارسی تبعیض جنسی قائل نیست. این تبعیض زبانی، به تبعیض فرهنگی تبدیل میشود وبه تبعیض اجتماعی نیز کشانده میشودکه در زبان و فرهنگ پارسی ایرانی این گونه تبعیضها مشاهده نمیشود.

برترین نمونه، شاید واژه و مفهوم «خدا» باشد. وقتی در زبان پارسی، شخص سوم یعنی «او» را برای برترین موجود ذهنی، یعنی خدا و پروردگار، به کار می بریم چه در زبان، چه در فرهنگ پارسی ایرانی، برایش جنسیت مؤنث یا مذکر قائل نیستیم. اما «گاد» و **Dieu** را اروپائیان مسیحی به صورت یک پیرمرد ریش سپید تجسم میکنند وبه نقش در میآورند. چرا که در کتابهای به اصطلاح آسمانی خود، «او» را **He** و به فرانسوی میخوانند، یعنی که مذکر است، یعنی خدا مرد است ونر است. در زبان فراسوی برای **Dieu** واژهٔ مؤنث **Deesse** را داریم که شکی باقی نمیگذارد که **Dieu** یعنی «خدا» مرد است. وبرترین مظهر مرد سالاری از همین مظهر انتزاعی وجودریشه میگیرد، درزبان انگلیسی نیز **Godess** که مؤنث **God** است و در زبان عربی «الهه» که مؤنث «الله» است همین مطلب را القا میکند که زن نفر دوم است یا به قول «سیمون دوبووار» «جنس دوم» ودرجهٔ دو درمقابل جنس مذکر است. ما چنین چیزی درزبان و فرهنگ پارسی نمی بینیم (مگراینکه فمینیستهای افراطی بخواهند نکته هائی فرعی را به تصنّع بنمیانند). نام دیگر خدا در زبانهای فرانسوی و انگلیسی **Seigneur** و **Lord** است که باز هم مذکر است و مرد را تداعی میکند. اما وقتی میگوئیم «پروردگار» چنین نیست، حتی اگر کمی کنکاش کنیم حس میکنیم که «پروردگار»مفهومی است که زنانگی آن بیشتر از مردانگی آن است، زیرا مفهومهای «پرورش» و «پروردگار» زن را که از مرد بردبارتر و زیباتر و آرامتر و مهربانتر و به طبیعت نزدیکتر است، بیش از مرد تداعی میکند. «اهورامزدا»که مظهر دانش وراستی و درستی و زیبائی و نیکوئی و روشنائی است، دلیلی نیست که مرد بوده باشد و در مقابل او، نام و چهرهٔ «اهریمن» که فرماندهٔ جنگ و زشتیها و دروغ و تاریکی و نادانی است بسیار مردانه ترمینمایاند، ضمن اینکه خدای دیگر ایرانیان که توسط رومیان سرکوب شد، یعنی «میترا» نامی بر خود دارد که نام زن است. اگرچه فرانسویان «میترا» را به شخص سوم با ضمیر مذکر «ایل» وانگلیسها او را «هی» یعنی به عنوان یک «مرد»معرفی میکنند، اما در هیچ جا که نقشی از میترا هست او را با ریش و سبیل نمی بینیم، موی سرش بلند است و خطوط چهره اش ظریف و اگر زن

نباشد دستکم میتوان در زن یا مرد بودن او تردید کرد، و اگر در نظر بگیریم که میترا مظهرمهر و خورشید را مظهر بوده است و میترائیان مهر و خورشید پرست بوده اند و از آنجا که میدانیم در فرهنگ ایرانی «خورشیدخانم»زن است (در صورتی که در زبان و فرهنگ فرانسوی خورشید مذکر است وماه مؤنث)، بنابراین ستایش خورشید و نیایش و سجود در برابر خورشید، همانا زانو زدن در برابر زن و ستایش او در مقام خدا و پروردگار است، و روز یکشنبه که تعطیل رسمی مسیحیان است و هنوز در انگلستان به عنوان روز خورشید Sunday معروفاست از آثار از بین نرفته اما فراموش شدهٔ میترائیسم است. اگر دین مسیحی نسبت به دین یهودی و مسلمان قدری فمینیست تراست و طرف زن را میگیرد، شاید آنهم تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بوده است، فراموش نکنیم که وقتی مریم عیسی را زائید، تنها کسانی از بزرگان که به دیدن این مادر بی شوهر آمدندوادای احترام کردند از مغان بودند که از شرق آمدند ووقتی گفته میشود«مغ» به ایران و فرهنگ ایرانی بر میگردد، کتاب «عهدجدید» در مقایسه با کتابهای «عهدقدیم» و «قرآن» با ۶ قرن جدیدتر است، در قبال زنان موضعی به مراتب مساعد تر دارد. ببینید چطور عیسی از یک زن زناکرده در مقابل خطرسنگسار دفاع میکند. اگر چه عیسی مرد است (پیامبران همه مرد بوده اند) اما زنان در عهد جدید، (بویژه «مریم») نقش مهمی دارند ودر مقابل، نقش یوسف کمرنگ است. ادبیات پارسی نیز مملو از ستایش و پرستش مقام زن و مادر است. دین زرتشت و دین میترا وبه طور کلی فرهنگ «پانتئیسم» ایرانی که خدا وخالق را با خلقت و طبیعت یکی می انگارد، اصولاً نمیتواندبرای زن نقش اول و احترام اول را قائل نباشد. اگر چه زرتشت مرد است ولی فلسفهٔ او زنانه است. فلسفهٔ او ستایش از طبیعت و احترام به پاکیزه نگاه داشتن آب و خاک و هوا و آتش است .که آتش نمادی از منابع طبیعی است که باید در حفظ جاودانهٔ آن کوشید). طبیعت همیشه یک سمبل زنانگی است زیرا بارور میشود، و احترام به طبیعت، احترام به زن است. در زبانهای فرانسوی و انگلیسی هم طبیعت مؤنث است و میگویند Mother Nature. همهٔ ما ایرانیان حس میکنیم و میدانیم که نوروز ما که برترین جشن ما و مظهر فرهنگ ایرانی است، جشن طبیعت و احترام به طبیعت است، در حالی که نظام اروپائی به موازات مردسالاری خود به انهدام طبیعت پرداخت و محیط زیست را آلوده کرد، یا برعکس، میتوان گفت که با انهدام طبیعت و آلوده کردن محیط زیست، مرد سالاری پر خاشگر و قدرت طلب و متجاوز خودرا نشان داد. واین دو، یعنی کم حرمتی به طبیعت و کم حرمتی به زن در اروپا شاید بی ارتباط با هم نبوده باشد.

مرد اروپائی همانند مرد عرب میخواهد از طبیعت متمتع بشود ودر برابر این تمتع بهائی بپردازد، و رفتار آنها در مورد زن نیز چنین است، به عبارت دیگر زن و طبیعت را به عنوان کالای تجاری می انگارد. در مقابل، فرهنگ اصیل ایرانی اگرچه مردانه است یعنی ساخت مردان است، اما مرد ایرانی میخواهد در آغوش طبیعت زندگانی کند ودر آغوش طبیعت بمیرد و خودرا جزئی از آن میداندیا می انگارد. و دربرابر زن هم همین حس را دارد. در فرهنگ پارسی سایرانی، نام دختران غالباً نامهای گل و زیبائی و طبیعت است ودیگر آنکه این نامها مستقل از نامهای مذکر است. اما در زبان و فرهنگ اروپائی نام زنان غالباً از نام مردان مشتق میشودمانند جان و جانت، ژرژ و ژرژت، یا جورج و جورجیا یا در زبان و فرهنگ عربی سعید و سعیده که اینها مرد سالاری را تداعی میکند. معکوس آن را در زبان و فرهنگ نامهای پارسی میبینیم که نمونهٔ خوبِ دیگر آن نام «مهری» است که صفت برای «مهر» و نام زن است، ودر حالیکه «مهرانگیز» فعّال است و مهر را بر می انگیزد«مهرداد»که نام مرد است از «مهر» زائیده و مشتق شده.. جنبهٔ وابستگی و ثانوی دارد و نسبت به «مهر»

ادامه در صفحهٔ

شرح حال نویسنده

دکتر شجاع الدین ضیائیان از دانش آموختگان دانشگاه ملّی ایران، بروکسل، دیژون پاریس و پنسیلوانیااست و در رشتهٔ اقتصاد از دانشگاه پاریس دانشنامهٔ دکتری دریافت داشته است.

وی نزدیک به دودهه عهده دار مسئولیتهائی در سازمان رادیو و تلویزیون ایران بوده و دردانشگاهها و مدارس عالی داخل کشوربه تدریس اشتغال داشته است. مدتی نیز ماهنامهٔ فرانسه زبان سروش را سرپرستی می کرده است.

از تألیفات آقای ضیائیان می توان به « مقدمه ای بر اقتصاد صلحجویانه » (۱۳۵۷) و « آل سعود» (۱۳۶۷) اشاره کرد. وی از سال ۱۳۶۸ به کانادامهاجرت کرده در حال حاضر همراه خانوادهٔ خود مقیم شهر تورنتو است و در دانشگاههای تورنتو و یورک به تدریس اشتغال دارد.

دکتر ضیائیان از هنگام اقامت در کانادا در کارهای فرهنگی واجتماعی دررابطه با جامعهٔ برونمرزی ایرانیان فعّال بوده است. وی درسال ۱۹۹۵ عضو کمیتهٔ برگزار کنندهٔ « بنیادپژوهشهای زنان » در تورنتو بود ومقالهٔ حاضر را به مناسبت برگزاری سمیناری از سوی این بنیاد در پاریس به رشتهٔ تحریر درآورده است.

مفعول است. «ایران» که نام کشور مان است نام زن است و لذا میهندوستی را با زندوستی، احترام به میهن و تعظیم نسبت به آن را با احترام به زن و تعظیم نسبت بهاو مترادف میسازد. عشق به وطن مترادف با عشق به زن میشود، و شاید علت رفتار متین ایرانیان با اقوام کشور هائی را که در جنگ میگشودند به سبب گرامیداشت طبیعت و احترامشان به زنان بوده است. شنیده نشده که لشگریان ایرانی در جریان جنگهای خود، به زنان کشورهای گشوده شده تجاوز کرده باشند، در صورتی که در مورد اروپائیان و سامیان شاید چنین نبود زیرا در زبان و فرهنگشان آن احترام به زن و طبیعت وجود نداشت. امروزه هم می بینیم که در اروپا جریانهای فمینیست با جریانهای دفاع از محیط زیست همساز وهمراه است و اگر کسی به طبیعت احترام نگذارد چه زن باشد و چه مرد، نمیتواند فمینیست واقعی باشد حتی اگر خود را فمینیست بنامد، زیرا فمینیسم و اومانیسم هردو، معنای مکمل احترام به انسان و انسانیت را دارند، فراسوی جنسیت او و «انسانیت» ایرانی که هردو مفهوم را در بر میگیرد، از اینجاست که حفظ محیط زیست انسانی برای شکوفائی برابر و بقای برابر هر دو نیمهٔ جامعهٔ انسانی ضرورت میکند.

میراث فرهنگی
خود را از یاد نبرید

همین امروز

برای اشتراک
«میراث ایران»
اقدام کنید

Sanjesh

A Persian Journal of Book Review and Literary Critism

سنجش

شماره‌ی نخست «**سنجش**» (**گاهنامه‌ی نقد و تئوری ادبی و بررسی کتاب**) به سردبیری محمود فلکی توسط انتشارات آوا (هامبورگ) با مقاله‌هایی از:
○ حمید آزادی ○ کاظم امیری ○ علی باباچاهی ○ ژان بولاک ○ ملیحه تیره‌گل ○ کارل چاپک ○ ح. حسینی ○ مارسل رایش ـ رانیسکی ○ نظام رکنی ○ یداله رؤیایی ○ والتر زوکل ○ علی صیامی ○ محمود فلکی ○ فرانتس کافکا ○ ترانه گوهردشتی ○ گابریل گارسیا مارکز ○ محمد مختاری ○
در ۲۱۰ صفحه منتشر شد.

علاقه‌مندان می‌توانند برای دریافت «سنجش» مبلغ ۱۲ مارک و یا معادل آن را به حساب زیر واریز نمایند.

لطفاً کپی واریزنامه را به همراه آدرس کامل برای انتشارات آوا ارسال نمایید تا در کوتاهترین مدت «سنجش» را در دست داشته باشید.

(هزینه‌ی پست به عهده‌ی ناشر است)

نام صاحب حساب: AWA
نام بانک: Bank: Hamburger Sparkasse
شماره حساب: Konto-Nr.: 1372 489847
کد بانکی: BLZ: 200 505 50

AWA . Immenbusch 11
22549 Hamburg . Germany
Tel./Fax (+49)(040) 89 36 37

CLIFFSIDE PARK DENTAL GROUP
Dr. Sedehi

527 Anderson Ave.
Cliffside Park, NJ 07010
(201)941-8500
Fax # (201)840-9240

بامدیریت دکتر احمد سدهی

- **دندانپزشکی عمومی**
- **معالجه بیماری لثه بدون نیاز به جراحی**
- **کاشتن دندان مصنوعی (Implant)**
- **ارژانس ۲۴ ساعته.**
- **دندانپزشکی زیبایی**

قبول اکثر بیمه ها
کارت اعتباری پذ یرفته می شود

مصاحبه

حاشیه‌نشینان غربت ...

زینت خطیبی

ستارهٔ اولین فیلم ناطق ایرانی

نوشته ي فیروزه خطیبی.

اولین فیلم سینمائی ناطق ایرانی، فیلم "دختر لر" بود که در هندوستان توسط عبدالحسین سپنتا ساخته شد وداستان آن درلرستان اتفاق می افتاد وافراد بازی پس ازیک سلسله وقایع با کشتی به هندوستان می رفتند. دراین فیلم بازیگران زبان فارسی را با لهجه حرف می زدند با این حال این فیلم درسال ۱۳۲۵ درایران به نمایش درآمد وبه مدت طولانی نمایش آن باموفقیت ادامه پیداکرد. اما اولین فیلم سینمائی ناطق ایرانی که در داخل ایران تهیه شد داستان دیگری دارد.

دراوایل سال ۱۳۲۴ با پایان جنگ جهانی دوم، دکتر اسماعیل کوشان که درآن زمان درآلمان دررشته اقتصاد مشغول تحصیل بود به ترکیه میرود ودرآنجا باهمکاری تعدادی از محصلین ایرانی دوفیلم خارجی را به زبان فارسی دوبله می کند. کوشان دراوایل سال ۱۳۲۵ یعنی درزمان قوام السلطنه به ایران می آید واستودیوی میترا فیلم را برای دوبلاژ فیلم بنیان میگذارد. مدتی بعد راهی مصر می شود وپس ازخریدوسایل فیلمبرداری ازنمایندگان کارخانه های آمریکائی درآن کشور، به ایران باز میگرددوبالاخره درارديبهشت ۱۳۲۶ تهیه فیلم طوفان زندگی، نخستین فیلم ناطق ایرانی راکه درداخل ایران تهیه شده بود آغاز می کند.

فیلم طوفان زندگی نخستین تجربهٔ فیلمسازی دکتر کوشان واولین محصول تهیه شده درمیترافیلم محسوب می شد ولی کوشان که مردی مبتکر وباتدبیر بود سعی میکند تااز کلیهٔ عوامل موجود درآن زمان برای موفقیت هنری وتجاری اولین فیلم سینمائی خود استفاده کند.

نظام وفا شاعرنامی آن دوران داستان (سناریوی) فیلم را می نویسد. علی دریابیگی فارغ‌التحصیل مدرسه تئاتر دولتی آلمان کار کارگردانی آن را دردست می گیرد. موسیقی متن فیلم توسط روح اله خالقی وابو الحسن صبا تنظیم می شود. نوازندگانی چون حسین تهرانی ومرتضی محجوبی اجرای این آثار رابه عهده می گیرند وخوانندگان، ایران اعلم وغلامحسین بنان ترانه هاراجرا می کنند همچنین، برخی از هنرمندان مشهور تئاترآن زمان چون نیکتاج صبری ورقیه چهره آزاد نیزاز بازیکنان فرعی فیلم محسوب میشوند.

اما دکتر کوشان درانتخاب بازیگر زن فیلم، درجستجوی یک چهرهٔ جدیداست که برای اولین بار، نه بعنوان بازیگر تئاتر بلکه صرفا" بعنوان بازیگر سینما به مردم معرفی شود. ضمنا"کوشان اصرار دارد که حرفهٔ بازیگری درسینما ازهمان ابتدا درمیان افرادی اصیل وخوشنام پایه گذاری شود تا مورد احترام قرارگیرد ومردم تشویق شوند ودخترانشان را برای

تربیت دررشته بازیگری ترغیب کنند.
زینت مؤدب مظفری درآن زمان دختر جوانی بود که یکی دوماه پیش ازآن در وزارت کشور به عنوان منشی استخدام شده بود. برای این زن جوان، کار اداری احتمالاً* از خانه نشینی که گریبانگیر اکثر زنان ودختران آن دوران بودبهترمی نمود اما برای آنهائی که روحشان به مسیر آسمان های گسترده تری گرایش دارد، کار در یک مؤسسه دولتی چیزی جز وقت گذرانی بیهوده دریک محیط خشک وکسالت آورنیست.
دراین شرایط یک شب دریک مهمانی خانوادگی آقای نظام وفا که درآن زمان به تازگی از نوشتن سناریوی فیلم طوفان زندگی برای استودیوی میترا فیلم فراغت پیداکرده بود اززینت مؤدب دعوت می کند تا دراین فیلم شرکت کند. همچنین به او پیشنهاد میدهد تا علاوه بر بازیگری درفیلم به کار آموزی دررشته مونتاژ (ادیت) فیلم بپردازد تافیلم هائی راکه اغلب برای دوبله به فارسی به ایران می آمدند مونتاژ کرده وازاین طریق به استخدام دائمی پارس فیلم درآید.
دراینجا لازم به توضیح است که کار مونتاژ باادیت فیلم بخاطر ظرافتی که درآن نهفته است ، درغرب از ابتدا بصورت یک حرفهٔ زنانه شناخته شده است ومسلماً* فرا گیری این هنر درزمان پیدایش صنعت سینما درایران می توانست برای هر فردعلاقمندی راه گشائی باشد بسوی آینده ای حرفه ای درگسترهٔ این صنعت نوپا .
زینت مؤدب خوشحال ازاین موقعیت وبا وجود مخالفت های شدید خانواده اش به دیدار دکتر کوشان وکارگردان فیلم، دریا بیگی می رود. اوبا همان اولین رو-خوانی سناریو، به کشف علاقه نا شناخته ونو ظهوری دروجود خود پی می برد که با درونی ترین خواسته هایش نزدیکی دارد. آن غریزهٔ ناشناس بازیگری که اززمان کودکی با پوشیدن رخت ولباس وکفش پاشنه بلند بزرگ ترها به دیدارش آمده بود حالا دریک دنیای واقعی اورا بخود می خواند وهم این روز، روزسرنوشت ساز دراستودیوی میترا فیلم

بود که زندگی زینت مؤدب را برای همیشه به مسیر تازه ای کشاند. طوفان زندگی بعنوان اولین فیلمی که کلیه کارهای آن توسط ایرانیها انجام گرفته است مورد استقبال عمومی قرار گرفت وسینما رکس چنان جمعیتی به خود دیدکه حتی خیابان لا له زار بند آمد. بااین حال این فیلم بعنوان اولین تجربهٔ سازندگان آن ازنظر تکنیکی اشکالاتی داشت ومتأسفانه درسال ۱۳۳۱ تمام نسخه های موجود آن دراتش سوزی استودیوی پارس فیلم ازبین رفت ونابود شد. امّا پس از طوفان زندگی ودرادامه همکاری با پارس فیلم ودکتر کوشان، زینت مؤدب درفیلم دوم این استودیو بنام « زندانی امیر » نقش اول را بازی کرد ودرهمین زمان پارس فیلم از پرویز خطیبی که درآن زمان بعلت انتشارروزنامه حاجی بابا وپیش پرده های فکاهی اش معروفیت زیادی پیدا کرده بود دعوت کرد تا سناریوی فیلم بعدی پارس فیلم رابنویسد وکار گردانی کند.
زینت مؤدب وپرویز خطیبی ضمن تهیه فیلم « واریته بهاری » با یکدیگر آشنا شدند وپس از ازدواج زینت باترک استودیوی میترا فیلم درآثار سینمائی دیگری از پرویز خطیبی بنام «خانهٔ شیطان » و « دشمن زن » شرکت کرد ودراین زمان در کار دوبلاژ فیلم با خطیبی همکاری تازه ای را آغاز کرد.
زینت خطیبی بانام مستعار (آرزو) دراوایل دههٔ ۱۳۴۰ به استخدام رادیو ایران درآمد ویکی از گویندگان پرکار رادیو به حساب می آمد. اواز گویندگان دائمی برنامهٔ فرهنگ مردم بود که به کوشش روانشاد انجوی شیرازی دررادیوایران اجرا می شد وحاوی مطالبی مربوط به فرهنگ مردم شهرستانها و روستاهای سراسرایران بودوامروز از نظر ضبط واحیای کارهای مربوط به فرهنگ فولکلور ایران از مهمترین بخش های آرشیو رادیو محسوب می شود. درطول سالها کار با مرحوم انجوی شیرازی، بارها جایزه بهترین گوینده به زینت خطیبی تعلق گرفت که تخصصش درخواندن اشعار فولکلوریک بصورت ریتمیک بود. او همچنین گویندهٔ اخبار رادیو دریا بودواولین مجری زن برنامهٔ « راه شب » که برای نخستین بار رادیوی زنده وارتباط تلفنی با شنوندگان را در رادیو ایران پایه گذاری کرد.
همزمان با کار رادیوئی زینت خطیبی به دوبله فیلمهای تلویزیونی پرداخت وسالها گویندهٔ صدای بازیگر نقش (جینی) وفیلم های پری میسن بود.
پس از مهاجرت به آ مریکا درسال ۱۹۷۴ زینت موقتاً* دست از کار هنری کشید. درسالهای اخیر پیش از درگذشت پرویز خطیبی، زینت بعنوان هنر پیشه دراکثر نمایش های اوشرکت داشته ودرکار دستیاری کارگردان، طراحی لباس وصحنه پیوسته نقش اساسی و مؤثری داشته است.
امروز در غربت، چهار سال از درگذشت یار همیشگی اش پرویز خطیبی می گذرد. برای او تنهائی به دنبال مدتی بیش از چهل سال کارو زندگی مشترک آسان نبوده است، بااین حال زینت خطیبی در گفتگوئی به سئوالاتی دراین مورد پاسخ میگوید:

س - چگونه با جوّاختناق زمان خود برای وردو به عالم هنر پیشگی مقابله کردید؟

ج - بسیار دشوار بود ولی با علاقه شدیدی که داشتم ناچار شهامت به خرج دادم ومشکلات را نادیده گرفتم. با پشتکار مبارزه کردم وموفق شدم.

س - درارتباط باوجود اختناق در

جو کنونی درایران چه تفاوت هائی با زمان خود می بینید؟

ج - بطور کلی مسئلهٔ ورود زن به سینما موضوع حل شده ای محسوب می شود وخانم ها نه تنها در سینما بلکه در همه کارهای وابسته به هنر می توانند شرکت داشته باشند، درحقیقت همه چیز بازمان ما تفاوت فاحشی پیداکرده است، درحال حاضر بزرگترین مشکل خانمها برای بازی در فیلم وتئاتر پوشش اسلامی است که آن راهم فیلمسازان بطریقی برطرف کرده اند، یعنی هم هنرپیشه وهم کارگردان آن را انکار می کنند! ازکنارش می گذرند ونادیده اش می گیرند درصورتی که درزمان ما بازی دریک فیلم یک پیشروی وقدم دومی بود درراه آزادی زنان از قید چادر و چاقچور.

س - اوقات فراغت خودرا چگونه می گذرانید؟

ج - راستش مدتی است مشغول نوشتن خاطرات خودم هستم. کتابی به نام (پشت پرده). حتما"ا ین سئوال پیش می آید که چرا این اسم را برای کتاب خودم انتخاب کرده ام؟ راستش تا زمانی که مشغول بازی در فیلم سینمائی بودم جلوی پرده بودم ازآن پس واز زمانی که با پرویز ازدواج کردم اغلب برای کمک وهمکاری با او درپشت پرده کارهارا انجام می دادم. چند سالی بخاطر بچه ها کارهای هنری ام را متوقف کردم. پس از اینکه دوباره مشغول شدم بازهم پشت پرده بودم. وقتی درradio استخدام شدم، هنرپیشه داستان های رادیوئی، گویندگی اخبار درradio دریا وراه شب بودم بقیهٔ وقتم هم بکار دوبله فیلم های خارجی می گذشت. درکارهای خارج از کشور هم بیشتر صدایم در نوارهای کاست ویا رادیو ضبط می شد ودر کار تئاتر هم باز در پشت پرده دکور ولباس وکارهای مربوط به آن بعهده من بود.

س - زندگی بدون پرویز خطیبی چگونه می گذرد؟

ج - زندگی بدون پرویز؟ ... تا مدتی احساس پوچی می کردم وتاهمین اواخر احساس میکردم که بدون او خودم را کاملا گم کرده ام. الان حدود یکسال است که با تلقین وبا یادآوری روزهائی که بااو بودم درجستجوی خودم هستم.

زندگی با پرویز خطیبی با تمام فرازو نشیب هایش یک زندگی شیرین ودوست داشتنی بود. مردی قادر وبا اراده ای قوی در منتهای فهم وشعور باحافظه ای بی نظیر وهنرمندی که فقط با یک هنر بدرجات عالی نرسید بلکه هرلحظه، نو آفرینیش انسان را به تفکر وامی داشت.

خبلی متاسفم که چنین مرد با ارزشی را از دست داده ام وافتخار زندگی ام این است که توانستم تا آخرین لحظات زندگی با او باشم.

مرکز آموزش کامپیوتر

کامپیوتر را در کلاسهای خصوصی و همگانی

مرکز آموزش کامپیوتر و با استفاده از پیشرفته ترین

تجهیزات کامپیوتری بیاموزید

برای اطلاعات بیشتر با تلفن

(973) 777-3113

تماس بگیرید

مشاور صنعتی و سرمایه گذاری

شانزده سال تجربه ما در صنایع ایران و امریکا

در خدمت شماست

قبل از هر گونه سرمایه گذاری

در طرحهای صنعتی و تولیدی

با ما مشورت کنید

تلفن (973) 773-7355

محمد حمزه